

باب گفتگو

در میان مسائل مختلفی که تحولات ایرانِ معاصر را تحت‌الشعاع خود داشته‌اند، پاره‌ای جنبه کوتاه مدت و گذرا دارند و برخی نیز جنبه‌ای مستمر و پایدار. «مسئله آذربایجان» را به رغم صورت متناوب و مقطعی طرح و بحثش در ایران، می‌توان از جمله مسائل مستمر و پایدار کشور دانست.

مسئله‌ای که در پایان جنگ اول جهانی با تأسیس موجودیتی موسوم به «آذربایجان» در بخش‌های شمالی رود ارس پا به عرصه وجود نهاد؛ سرزمینی که از دیرباز به نام آلبانیای قفقاز شهرت داشت، در خلال چیرگی اعراب اران نام گرفت و تا چند صباحی بعد از جنگ‌های ایران و روس و چیرگی روسیه نیز به نام خانات آن سامان - قبه و گنجه، شکی و شیروان ... - معروف بود.

این نوآوری و ابداع که با یک اقدام گسترده برای شکل دادن به یک هویت ترکی و جایگزینی آن به جای مفاهیم و ارزش‌های هویتی پیشین در منطقه - یعنی تلفیقی از عناصر هویتی ایرانی، ترکی و اسلامی - توأم شد، در عرض مدتی نه چندان طولانی با طرح مضامینی

چون «آذربایجان جنوبی» خواندن آذربایجان واقعی و ارائه یک تعبیر و تفسیر جدید از پیشینه تاریخی و فرهنگی آن نه به عنوان بخشی از ایران، بلکه به صورت نیمه جنوبی و جدا شده موجودیتی که حتی تا پیش از جنگ اول جهانی آذربایجان هم نام نداشت نه فقط از لحاظ فراهم آوردن بنیانی استوار برای شکل‌گیری یک موجودیت مستقل در آن صفحات، شالوده درست و مطمئنی نبوده و نیست، بلکه از نظر چشم‌انداز مناسبات منطقه‌ای ایران نیز با زیر سؤال بردن موقعیت آذربایجان واقعی، یعنی ایالت آذربایجان به عنوان بخشی دیرین و کهن سال از پیکر ایران، زمینه‌ای از تنش و سوء تفاهم را بر جای نهاده است که حل و فصل آن اهمیاتی اساسی می‌طلبد.

از آنجایی که مسئله آذربایجان فقط برای یک مدت کوتاه - یعنی در خلال دوره چند ساله استقلال اولیه قفقاز در سال‌های بعد از جنگ اول جهانی - ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱ - صورتی مستقیم و مستقل داشت و بعد از آن به مدت هفتاد سال فقط در مقام یکی از ابزارهای سیاست خارجی اتحاد شوروی، نمودی گاه به گاه یافت، ایران نیز با توجه به دیگر اولویت‌های سیاسی و دیپلماتیک خود لازم ندانست به نحوی جدی و اساسی به این موضوع رسیدگی کند. چرا که این موضوع را یا پدیده‌ای تصور کرد کوتاه‌مدت و گذرا و یا صرفاً وسیله‌ای در دست دیگر قدرت‌ها، که رویکردی متفاوت را طلب می‌کرد. ولی اینک با توجه به صورت نسبتاً مستدامی که این پدیده به خود گرفته، بیش از این تاخیر جایز نیست.

بی‌توجهی به این مسئله که علاوه بر عوامل تاریخی فوق‌الذکر به نوع نگرش و تلقی ما از تحولات حوزه‌های همسایه در ادوار نخست انقلاب اسلامی نیز بر می‌گردد، سیاست‌های منطقه‌ای ایران را در موقعیتی ضعیف و آسیب‌پذیر قرار داده است که دشواریهای پدید آمده در تامین منافع اقتصادی و سیاسی ایران در حوزه خزر تنها یکی از آخرین نمونه‌های آن است.

توسعه مناسبات سیاسی و اقتصادی ... ایران با حوزه‌های همسایه را از جمله مباحث فراموش شده کشور نمی‌توان به شمار آورد؛ رسانه‌های جمعی از ذکر آن دمی غافل نیستند؛ آنچه در این میان به ندرت مورد توجه و بررسی قرار می‌گیرد، شناسایی دقیق موانع موجود بر سر راه این مهم است؛ موانعی که یکی از مهم‌ترین آنها «مسئله آذربایجان» است و سایه سنگین، ولی بحث نشده آن بر مناسبات ایران و قفقاز.

مسئله آذربایجان گرچه از لحاظ منشاء شکل‌گیری و نحوه طرح، اصولاً یک مسئله خارجی است که جوانب اصلی آن را نیز باید در چارچوب تحولات منطقه‌ای و ایران پی‌گرفت و شناخت، ولی بر تحولات داخلی ایران و به ویژه تحولات حوزه‌های ترک زبان آذربایجان و مناطق مجاور آن در ادوار معاصر بی‌تاثیر نبوده است. ولی از آنجایی که این جنبه داخلی بحث از یک زمینه تاریخی و بستر اجتماعی متفاوت برخوردار است، تصمیم بر آن شد که در این شماره طرح و بررسی موضوع مورد بحث، حتی‌الامکان به چارچوب اصلی و اولیه آن محدود گردد تا در مراحل بعد، با اختصاص یکی از شماره‌های آتی فصلنامه به جوانب داخلی این موضوع، بتوان طیف وسیع‌تری از عناصر و مضامین ذی‌مدخل در این عرصه را مورد بررسی قرار داد؛ عناصر و مضامینی که لزوماً همگی از یک منشاء خارجی برخوردار نیستند و پرداختن به آنها مستلزم طرح چارچوب گسترده‌تری است.

کاوه بیات



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی